كتاب مقدّس و جايگاه آن در مناظرات امام رضا(عليه السلام)

علي اسدي(1)

چكيده

امام معصوم(عليه السلام) حجت خدا و داناترين مردم است. بر اين اساس گستره دانش او افزون بر كتاب و سنّت، ديگر كتابهاي آسماني را نيز دربر ميگيرد. استدلالهاي امام رضا(عليه السلام) به تورات، انجيل و زبور در مناظره با علماي اهل كتاب، از نمونههاي شنيدني در اين زمينه است. مواردي از كتاب مقدّس، كه امام(عليه السلام) در ارتباط با برخي مسائل بدان استناد جستهاند، از حيث انطباق با نسخههاي موجود آن و نيز دلالت بر مدعاي آن حضرت، چند دسته هستند: بخشي كاملا روشن و گوياست و در كتاب مقدّس موجود نيز آمده، برخي ديگر داراي مفهوم كلي، ولي با قراين موجود مدعاي امام را تأييد ميكند. دسته ديگر، داراي زباني نمادين است، و تنها با تفسير امام، بر مدعاي ايشان دلالت دارد. برخي نيز در ترجمههاي فارسي و عربي يافت نميشوند. بخشي نيز در متن كتاب مقدّس مورد استناد قرار نگرفتهاند، ولي به صورت مبسوط در عهد قديم، جديد و قرآن روايت شدهاند.

اين مقاله، نمونههاي مهمي از موارد ياد شده را در نسخههاي فارسي و عربي موجود از عهدين بررسي ميكند.

كليد واژهها: قرآن، كتاب مقدّس، عهد عتيق، عهد جديد، تورات، انجيل، امام رضا(عليه السلام)، عيسي(عليه السلام).

مقدّمه

پبر اساس آموزههاي حديثي و كلامي شيعه، امام به عنوان داناترين و باتقواترين فرد جامعه اسلامي، مرجع ديني، علمي و سياسي آن به شمار ميرود و بر همين اساس، بيش از همه، شايستگي لازم را براي رهبري و مديريت آن داراست. طرح و بررسي جلوههاي معرفتي و چگونگي مناظرات امامان شيعه(عليهم السلام) در حوزههاي گوناگون و قرار دادن آن در منظر ارباب معرفت، از يكسو، امكان داوري دقيق و درست را در اين باب فراهم ميسازد و از سوي ديگر، شيوهها و الگوهاي مناسبي براي پاسخگويي به پرسشها و چالشهاي پيشروي اسلام و گفتوگو با پيروان ديگر اديان و فرق ديني در اختيار ما قرار ميدهد. بررسي جايگاه كتاب مقدّس در مناظرات امام رضا(عليه السلام)گام كوچكي است در اين مسير و بر آن است تا يكي از جلوهها و حوزههاي معرفتي آن امام همام را در حدّ امكان به تصوير كشد.

پيشينه، جايگاه و شيوهاي مناظره

گفتوگو، مناظره و احتجاج از همان آغاز آفرينش، از اساسيترين ابزارهاي ارتباط جمعي انسانها براي تفهيم و تفاهم بوده است. تاريخ اديان توحيدي نشان ميدهد كه پيامبران بزرگ الهي نيز همواره در موقعيتهاي گوناگون تبليغي از اين ويژگي عمومي و فطري بشر بهرههاي فراوان بردهاند. احتجاج حضرت نوح، هود، صالح، ابراهيم، لوط، شعيب، موسي و عيسي(عليهم السلام) با كافران قوم و مخالفان فكري خود، در قرآن،(2) منابع تاريخي و حديثي گزارش شده است. چنانكه احتجاجهاي پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) با مشركان عرب، مسيحيان نجران، يهوديان، مادهپرستان و منكران معاد در بسياري از آيات و منابع حديثي انعكاس يافته است.(3) پس از پيامبر، اهلبيت عصمت و

طهارت(عليهم السلام) نيز تداومگر اين سيره بودهاند. مناظره امام علي(عليه السلام) با دانشمندان يهود درباره خدا و صفات او،(4)گفتوگوي امام حسن و امام حسين(عليهما السلام)با معاويه و ديگر شاميان، گفتوگوي امام باقر(عليه السلام)با خوارج،(5) و مناظرههاي امام صادق(عليه السلام)و شاگردان ايشان با زنديقان از اين قبيل است.(6) اما در اين ميان، گفتوگوي نغز و ژرف امام رضا(عليه السلام) با مخالفان، به ويژه عالمان يهود و نصارا، زرتشتي، صابئي، متكلّمان نامدار و ديگران، كه با پيشنهاد مأمون عبّاسي برگزار گرديد، بسيار شنيدني و مثالزدني است. ايشان از راه گفتوگو و مناظره، به مقابله با مخالفان پرداختند و سؤالات و چالشهاي زنديقان و اشكالات دگرانديشان در حوزه عقايد اسلامي و شيعي را پاسخ گفتند.(7)

يكي از شيوههاي رايج گفتوگو در مباحث علمي، كه در مناظرههاي ياد شده نيز به كار رفته، احتجاج جدلي است. در جدل، اصولي به كار ميرود كه طرف مقابل كاملا آنها را قبول دارد. براي مثال، رسول خدا(صلي الله عليه وآله) در احتجاج خود با نصاراي نجران، كه به دنيا آمدن بدون پدر حضرت عيسي(عليه السلام) را دليل فرزند خدا بودن او ميدانستند، از اصل مورد پذيرش آنها، يعني مخلوق بودن حضرت آدم(عليه السلام)بدون نقش پدر و مادر، استفاده كردند و استدلال آنان را ابطال نمودند.(8) البته لازم نيست اصول مورد استناد در جدل حتماً و هميشه مورد قبول طرف حق باشد،(9) اما پيامبران الهي و پيشوايان معصوم شيعه به مقتضاي ادب خويش و با هدف بيان حق و هدايتگري، همواره در احتجاجهاي خويش، از جدال احسن بهره ميگرفتند و از استناد به مطالبي كه سبب مراء و لجاجت و درگيري شود، پرهيز ميكردند.(10) از اين جمله، ميتوان به احتجاج امام رضا(عليه السلام) با دانشمندان ديگر اديان و مذاهب اشاره كرد. آن حضرت در مناظرههاي خود با اهل كتاب، با بهرهگيري از شيوه «جدال احسن»، براي اثبات ديدگاه خويش و ابطال نظر آنان به كتاب مقدّس(11) آنها (عهد جديد و عهد قديم) استناد ميكردند كه آموزههايش مورد قبول آنان بود.(12) البته روشن است كه استناد امام به تورات، انجيل و زبور لزوماً به معناي پذيرش وحياني بودن همه آموزههاي موجود در نسخههاي كنوني آنها و عدم راهيابي تحريف در آن نيست و تنها در صورتي ميتوان درستي مضامين و انطباق آن با وحي نازل شده بر پيامبران پيشين را پذيرفت كه با آموزههاي توحيدي قرآن و سنّت، عقل سليم و حقايق مسلّم تاريخي در تضاد نباشد.

اهميت مناظرههاي امام رضا(عليه السلام)

انگيزه مأمون از برگزاري اينگونه مناظرهها، هرچند مورد اختلاف پژوهشگران و صاحبنظران است، اما در اين نكته نميتوان ترديد كرد كه غلبه امام بر حريفان و طرفهاي مناظره با استناد بر كتابهاي خودشان و بر اساس منطقي محكم و استوار، در نهايت به اثبات حقّانيت و احياي اسلام، مجاب شدن مدعيان گوناگون، اثبات برتري و حقّانيت ائمّه اهلبيت(عليهم السلام) و پيروان و شيعيان آنها منجر شد. در پي اين مناظرهها بود كه يكي از پوياترين كانونهاي علوم اسلامي، به ويژه شيعي، در خراسان پا گرفت و در دورههاي بعد، به ايفاي نقشي حياتي در پاسداري از اسلام و تشيّع و ترويج آن پرداخت. ارزش هرچه بيشتر اين مناظرهها، به ويژه با استناد بر كتب مقدّسي همچون تورات، انجيل و زبور، زماني به خوبي روشن ميشود كه شرايط شگفتِ حاكم بر منطقه عمومي خراسان بزرگ از نظر تنوّع فرقهها و نحلههاي ديني و مذهبي گوناگون و چالشهايي كه از اين ناحيه متوجه اسلام و جامعه مسلمانان بود، مورد توجه قرار گيرد.

منطقه شرق و شمال شرقي فلات ايران در مقايسه با نواحي مركزي و غربي آن، از ديرباز شرايط ديني و سياسي متفاوتي داشته است. در نواحي مركزي و غربي، به ويژه در دوره طولاني ساساني، خشونت و تعصّب مذهبي رواج داشت و هرگونه گرايش مذهبي، بجز زرتشتيگري طرد و سركوب ميشد. اما در منطقه شرق و شمال شرقي، پيروان اديان گوناگون از دورههاي بسيار كهن تاريخي با كمال آزادي در كنار يكديگر ميزيستهاند. اين رواداري ديني و همزيستي مسالمتآميز پيروان اديان گوناگون در كنار يكديگر و نيز دور بودن از مناطق مركزي و غربي، سبب شد تا اقلّيتهاي ديني، كه در پي سياستهاي خشن مذهبي ساسانيان و ستم موبدان متعصّب زرتشتي در جستوجوي پناهگاه و منطقهاي امن براي زندگي بودند، به اين ناحيه روي آورند. پيروان فرقههاي گوناگون مسيحي، يهودي، مانويان، مزدكيان، بوداييان و بسياري ديگر از فرقههاي ديني و مذهبي ديگر در اين منطقه آزادانه زندگي ميكردند و حتي به تبليغ دين و آيين خود ميپرداختند. اين شرايط تا زمان ظهور اسلام و سدههاي پس از آن نيز كم و بيش ادامه داشت، به گونهاي كه انتشار اسلام در اين ناحيه با مقاومتها و دشواريهاي فراوان روبهرو شد. اديان و آيينهاي ياد شده، به ويژه باورها و آيينهاي كهن ايراني، قرنها پس از اسلام نيز در اين ناحيه دوام آوردند. در زمان سفر امام رضا(عليه السلام) به خراسان بزرگ (اوايل قرن سوم هجري) اين منطقه يكي از مهمترين و سنّتيترين كانونهاي زرتشتيگري بود و هر يك از اديان يهود، مسيحيت، صابئي و جز آن در اين منطقه پيروان و حضوري چشمگير و قابل توجه داشت.(13)

جايگاه كتاب مقدّس در مناظرات امام رضا(عليه السلام)

بر اساس احاديث(14) و آموزههاي كلامي(15) شيعه، امام بايد داناترين و فاضلترين فرد جامعه اسلامي باشد تا بتواند به آساني از عهده پاسخگويي به همه پرسشها و چالشهاي علمي مربوط به اسلام و جامعه اسلامي برآيد. بر اساس اين ديدگاه، امام حجت خدا بر مردم است و بايد از هر دانشي كه براي هدايت مردم لازم است، برخوردار باشد. بر اساس احاديث و آموزههاي ياد شده، گستره علم و دانش امام افزون بر قرآن و سنّت،(16) حوزههاي ديگري از جمله كتب مقدّسي همچون تورات، انجيل و زبور(17) و زبان اقوام و ملل گوناگون(18) را نيز دربر ميگيرد. آنان از طريق راههايي همچون الهام و مانند آن از محتواي اصلي و تحريف نشده كتب نامبرده و تاريخ و تحوّلات آن با خبر بودند و از جمله در مناظره با اهل كتاب بدانها استناد ميجستند. آگاهي امام رضا(عليه السلام)از اين كتابها و استناد بدانها در مناظرات خويش، در اين زمينه قابل ارزيابي است.

مواردي از كتاب مقدّس (عهد جديد و عهد قديم)،(19) كه در مناظرههاي امام رضا(عليه السلام) با اهل كتاب مورد استناد قرار گرفته، از لحاظ انطباق با نسخههاي موجود آن و نيز دلالت بر مدعاي آن حضرت، به چند دسته كلي قابل تقسيم است:

1. دستهاي از موارد كاملا روشن و گويا بوده و در كتاب مقدّس موجود نيز با همان وضوح و روشني آمده است. اين مستندات مدعاي امام را كاملا و آشكارا ثابت ميكند و چنانكه گزارش منابع اسلامي نيز نشان ميدهد، علماي طرف مناظره با آن حضرت در برابر احتجاج به اين موارد بكلي ساكت و ناتوان شدند. گزارشهاي مربوط به زنده شدن مردگان و شفا يافتن انواع بيماريها به دست پيامبراني همچون يَسَع (اَلْيَشَع)، حزقيل، إيليا و نيز نماز خواندن و روزه گرفتن حضرت عيسي(عليه السلام) از اين موارد است كه امام رضا(عليه السلام) براي اثبات نادرستي اعتقاد به الوهيت حضرت عيسي(عليه السلام) به آنها استناد جستند.

2. برخي ديگر هرچند داراي يك بيان كلي است، ولي قرايني كه به همراه دارند دلالت آن را بر مدعاي امام تأييد ميكند; قرايني كه هم در سخنان آن حضرت به عنوان مؤيّد بر آن تأكيد شده و هم پيش از آن در خود كتاب مقدّس آمده است. بشارت حضرت موسي(عليه السلام) به بنياسرائيل مبني بر آمدن پيامبري همچون خود او در آينده و از ميان برادران بنياسرائيل از اين نمونه است.

3. دسته سوم از زباني نمادين برخوردارند و در آنها تشبيه و كنايه به كار رفته است. اين موارد به همين شكل در كتاب مقدّس نيز آمده است، ولي جز با تفسيري كه امام رضا(عليه السلام) ارائه ميكنند، بر مدعاي ايشان دلالت ندارند. خبر مربوط به درخشش نور از كوه «فاران» از اين قبيل است كه حضرت رضا(عليه السلام) «فاران» را يكي از كوههاي مكّه خواندند و عبارت ياد شده را به نزول وحي بر رسول خدا(صلي الله عليه وآله) بر فراز آن تفسير كردند.

4. دسته چهارم مواردي هستند كه هرچند مورد پذيرش عالمان يهودي و مسيحي طرف گفتوگو با امام قرار گرفتند و آنها بر وجود چنين گزارشهايي در تورات و انجيل صحّه گذاشتند، ولي بررسيهاي انجام شده نشان ميدهند كه فرازهاي مزبور آنگونه كه امام ياد كردهاند، دستكم، در ترجمههاي فارسي و عربي موجود از عهد قديم و جديد به چشم نميخورد و احتمالا حذف و تحريف شدهاند.(20)

استناد حضرت بر سخنان يوحناي ديلمي مبني بر بشارت عيسي(عليه السلام) درباره پيامبراكرم(صلي الله عليه وآله)، جانشين و اهلبيت او(عليهم السلام) و نيز نام آنان از اين نمونه است.

5. و سرانجام اينكه امام رضا(عليه السلام) در بخشي ديگر از مناظرات خود، بدون استناد به هيچ يك از كتب مقدّس، از مواردي ياد كردهاند كه يا به عنوان حقايق مسلّم تاريخي و ديني براي آنان پذيرفته شده بوده و يا آنها بر اساس اصول مورد قبول خود چارهاي جز پذيرش آنها نداشتند. اين موارد هرچند به عنوان گزارشهاي كتاب مقدّس مورد استناد قرار نگرفتهاند، ولي جزئيات كامل آن به اشكال گوناگون و گاه مبسوط در عهد قديم، عهد جديد و قرآن روايت شده است و همه پيروان اديان ابراهيمي دستكم از آن آگاهند. براي مثال، هنگامي كه دانشمند يهودي در اثبات نبوّت حضرت موسي(عليه السلام) به معجزات گوناگون آن حضرت استناد جست، امام رضا(عليه السلام) فرمودند: شما خودتان اين معجزات را نديدهايد، بلكه از طريق اخبار متواتر شنيدهايد، و چون اخبار متواتري از معجزات حضرت عيسي(عليه السلام) و محمّد(صلي الله عليه وآله) نيز حكايت ميكنند، پس ناگزير بايد آنها را نيز به عنوان گواه صدق رسالت و نبوّت آن دو پيامبر بپذيريد.

بررسي مهمترين موارد استناد امام رضا(عليه السلام) به كتاب مقدّس

پس از اين گزارش اجمالي و بر اساس ترتيب تاريخي كتب مقدّس، مهمترين موارد استناد امام رضا(عليه السلام) به عهد عتيق و عهد جديد بررسي ميشوند:

الف. تورات

در ادبيات معارف اسلامي، «تورات» نام كتاب نازل شده بر حضرت موسي(عليه السلام) است; اما يهوديان كتاب آسماني خود را «تَنَخ» مينامند. اين واژه از سه حرف «ت» = تورات (به عبري: «تورا»)، «ن» = انبيا (به عبري: «نِويئيم) و «خ» = مكتوبات (به عبري: «كِتوبيم»; با تبديل «ك» به «خ» طبق قواعد آن زبان) ساخته شده است. تَنَخ يا همان عهد عتيق ـ در اصطلاح مسيحي ـ داراي 39 كتاب است كه از نظر موضوع، به سه بخش: تاريخي; حكمت، مناجات و شعر; و پيشگوييهاي انبيا تقسيم ميشود. بخش تاريخي تَنَخ (عهد عتيق) شامل 17 كتاب است كه 5 كتاب اول آن «تورات» و نيز «اسفار خمسه» ناميده ميشود. (سفر پيدايش، خروج، لاويان، اعداد، و تثنيه) بخش حكمت، مناجات و شعر شامل 5 كتاب ايّوب، مزامير داود، امثال سليمان نبي، جامعه و كتاب غزلِ غزلهاي سليمان است. بخش سوم يعني پيشگوييهاي انبيا نيز شامل 17 كتاب و دربردارنده هشدارها و تهديداتي است درباره سرنوشتي كه بر اثر نافرماني خدا در انتظار بنياسرائيل بود. كتاب اِشَعيا، حِزقِيال و حَبَقُّوق، كه در مناظرههاي امام رضا(عليه السلام)به آنها استناد شده، از جمله اين كتابهاست.(21)

استناد امام رضا(عليه السلام) به فرازهايي از مجموعه كتابهاي عهد عتيق اغلب براي اثبات نبوت پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) و نيز اشاره به نمونههايي از زندهشدن مردگان و شفاي بيماران به دست انبيايي غير از حضرت عيسي(عليه السلام) براي ابطال اعتقاد به الوهيت آن حضرت انجام گرفته است. به چند نمونه مهم اشاره ميشود:

1. حضرت رضا(عليه السلام) در پاسخ به درخواست رأس الجالوت(22) براي اثبات نبوّت حضرت محمّد(صلي الله عليه وآله) بر اساس كتاب مقدّس آنان به فرازي از تورات استناد كردند كه داراي قراين روشني بود و به خوبي بر مدعاي آن حضرت دلالت ميكرد; از جمله اينكه امام(عليه السلام) خطاب به رأس الجالوت فرمودند: آيا ميداني كه حضرت موسي(عليه السلام) به بنياسرائيل وصيت كرد: پيامبري از ميان برادرانتان به سوي شما خواهد آمد، او را تصديق كنيد و به سخنانش گوش فرا دهيد؟ هنگامي كه رأسالجالوت تأييد كرد، حضرت فرمودند: آيا بنياسرائيل برادراني غير از بني اسماعيل دارند؟ و آيا از ميان فرزندان اسماعيل(عليه السلام)پيامبري جز حضرت محمّد(صلي الله عليه وآله) مبعوث شده است؟ رأسالجالوت به هر دو پرسش، پاسخ منفي داد.(23)

اين فقره مورد استناد حضرت، كه با اندكي تفاوت در چند جاي عهدين آمده، در نسخههاي كنوني آن نيز موجود است. در يك جا، از قول حضرت موسي(عليه السلام) به بنياسرائيل آمده است:

يَهُوَه، خدايت نبي اي از ميان تو، از برادرانت مثل من، براي تو مبعوث خواهد گردانيد، او را بشنويد.(24)

به اعتقاد علّامه بلاغي عبارت «از ميان تو»، كه آمدن پيامبر موعود را به نوعي از ميان خود بنياسرائيل معرفي ميكند، در ترجمه كتاب مقدّس تحريف شده است.(25)فقدان اين عبارت در جاهاي ديگري كه همين بشارت را گزارش ميكند، مويّد ديدگاه علّامه بلاغي است. اين وعده حضرت موسي(عليه السلام) در «اعمال رسولان» با وضوح بيشتري آمده است:

موسي به اجداد گفت كه خداوند، خداي شما، نبياي مثل من از ميان برادران شما براي شما برخواهد انگيخت.(26)

وعده ياد شده در جايي ديگر از زبان خداوند گزارش شده است. خداوند به حضرت موسي(عليه السلام) فرمود:

نبياي را براي ايشان از ميان برادرانشان مثل تو مبعوث خواهم كرد. كلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و هر آنچه به او فرمايم به ايشان خواهد گفت، و هر كسي كه سخنان مرا، كه او به اسم من گويد، نشنود من از او مطالبه خواهم كرد.(27)

بدون شك، فرازهاي ياد شده، كه به نوعي در گفتوگوي امام رضا(عليه السلام) با دانشمند يهودي نيز مورد استناد قرار گرفته، آمدن پيامبري را بشارت ميدهد كه اولا «همانند موسي» است و ثانياً، از ميان «برادران بنياسرائيل» خواهد بود. برخي از دانشمندان يهود، پيامبر ياد شده را بر يوشع،(28) مسيحيان پروتستان بر حضرت عيسي(عليه السلام) و مسلمانان بر پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) تطبيق كردهاند. مسلمانان با شرح بسياري از ويژگيهاي يكسان حضرت موسي(عليه السلام) با حضرت محمّد(صلي الله عليه وآله) از يكسو، و تفاوت حضرت عيسي(عليه السلام) و يوشع با حضرت موسي(عليه السلام)در ويژگيهاي ياد شده، پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)را مصداق آن پيامبر موعود ميخوانند.(29) براي ارزيابي درست اين سه ديدگاه و چگونگي انطباق «آن نبي» بر پيامبر اكرم، لازم است دو ويژگي ياد شده براي وي با استناد به خود كتاب مقدّس مورد تجزيه و تحليل قرار بگيرد. بر همين اساس بايد گفت:

الف. مهمترين ويژگي نبوّت حضرت موسي(عليه السلام)داشتن كتاب آسماني و آوردن شريعتي مستقل و خاص است. بنابراين، يك پيامبر تنها در صورتي ميتواند همانند او باشد كه حتماً اين ويژگي را داشته باشد، در حالي كه يوشع و هيچيك از پيامبران بنياسرائيل ادعا نكردهاند كه همانند وي بوده و شريعتي خاص آوردهاند. همه آنان پيرو شريعت حضرت موسي(عليه السلام) بودند. از سوي ديگر، بر اساس گزارش خود كتاب مقدّس، يوشع معاصر حضرت موسي(عليه السلام) و جانشين آن حضرت بود و مردم پس از حضرت موسي(عليه السلام) با وي بيعت كردند.(30) بنابراين، وي نميتواند همان پيامبر موعود باشد; چراكه آمدن وي در «آينده» خواهد بود. گزارش انجيل يوحنّا نيز اين معنا را تأييد ميكند; چراكه نشان ميدهد يهوديان دستكم تا زمان حضرت يحيي(عليه السلام) منتظر ظهور اين پيامبر موعود بودند، در حالي كه يوشع نبي چند قرن پيش از يحيي بوده است.

حتي بر اساس گزارش اناجيل، حضرت عيسي(عليه السلام) نيز شريعت مستقلي نياورد. او مأموريت داشت همان شريعت موسي(عليه السلام) را اجرا و تكميل نمايد:

گمان مبريد كه آمدهام تا تورات يا صحف انبيا را باطل سازم; نيامدهام تا باطل نمايم، بلكه تا تمام كنم. پس هر كه يكي از اين احكام كوچكترين را بشكند و به مردم چنين تعليم نمايد او در ملكوت آسمان كمترين شمرده شود; اما هر كه به عمل آورد و تعليم نمايد، او در ملكوت آسمان، بزرگ خوانده خواهد شد.(31)

ب. از سوي ديگر، فرازهايي از عهد جديد نشان ميدهند كه كاهنان يهود در عصر حضرت عيسي(عليه السلام) نيز پيامبر ياد شده را غير از مسيح ميدانستند:

و اين است شهادت يحيي در وقتي كه يهوديان از اورشليم، كاهنان و لاويان را فرستادند تا از او سؤال كنند كه تو كيستي كه معترف شد و انكار ننمود، بلكه اقرار كرد كه من مسيح نيستم. آنگاه از او سؤال كردند: پس چه، آيا تو الياس هستي؟ گفت: نيستم. آيا تو آن نبي هستي؟ جواب داد كه ني.(32)

حضرت يحيي معاصر حضرت عيسي(عليه السلام) و اندكي پيش از وي مبعوث شد. يهوديان در پي شناخت ماهيت وي، كاهناني را نزد وي ميفرستند، ولي او خود را پيامبري غير از مسيح، الياس و «آن نبي» معرفي كرد. مفسّران كتاب مقدّس عبارت «آن نبي» را اشاره به همان پيامبري ميدانند كه در سفر «تثنيه» (باب 18) حضرت موسي(عليه السلام) وعده داده بود(33) و آن پيامبر در ميان يهود، چنان معروف بود كه اشاره كوتاه «آن نبي» براي انتقال آن كافي بود. برخي گفتهاند: آنان منتظر پيامبري بودهاند كه سرور انبيا و بزرگترين آنان بوده است.(34) از سوي ديگر، بدون شك انتظار يك پيامبر بزرگ، مسئله بسيار مهمي بوده است و اگر كاهنان و برگزيدگان مركز يهوديت آن زمان (اورشليم) عقيده نادرستي در اينباره داشتند، بايد حضرت يحيي آنان را متوجه خطايشان ميكرد، نه اينكه خطاي آنان را تأييد نمايد. بنابراين، اگر مراد از «آن نبي» مسيح باشد، بايد حضرت يحيي ميگفت: آن دو يكي هستند، نه اينكه بگويد: من آن نيستم.(35)

از گزارشهاي ديگر عهد جديد نيز برميآيد: بشارت آمدن «آن نبي» به گونهاي در ميان يهود روشن و پذيرفته شده بود كه آنان هنگام ظهور حضرت يحيي(عليه السلام) دچار اختلاف شدند. گروهي وي را همان نبي و گروهي ديگر غير آن خواندند.(36)

ج. افزون بر آنچه گفته شد، به صورت جدلي ميتوان در پاسخ مسيحيان گفت: بر اساس الهيّات رايج آنان، تفاوتهاي زيادي بين حضرت موسي و عيسي(عليهما السلام)وجود دارد، و به ديگر سخن، حضرت عيسي(عليه السلام) نه يك پيامبر، بلكه خداي مُجَسَّد خوانده ميشود كه هيچ انساني با وي قابل مقايسه نيست.(37)

2. نكتهاي كه در دو فقره ياد شده، امام رضا(عليه السلام) نيز بر آن تأكيد و استدلال نمودند اين است كه آن پيامبر موعود از «ميان برادران» بنياسرائيل است و با توجه به اينكه برادران بنياسرائيل، بنياسماعيل هستند، اين قيد به روشني نشان ميدهد كه پيامبر مزبور از ميان بنياسرائيل نيست. از اينرو، هنگامي كه حضرت از رأس الجالوت پرسيدند: آيا بنياسرائيل، برادراني غير از بنياسماعيل دارند؟ و آيا از ميان فرزندان اسماعيل(عليه السلام) پيامبري جز حضرت محمّد(صلي الله عليه وآله)مبعوث شده است؟ رأس الجالوت ضمن پاسخ منفي به هر دو پرسش، گفت: اما من دوست دارم براي اثبات اينكه آن پيامبر موعود از ميان فرزندان اسماعيل است و نه بنياسرائيل، به تورات استناد كنيد. امام رضا(عليه السلام)به عالم يهودي گفتند: آيا در تورات نيامده است كه نوري از سوي «طور سينا» آمد و از كوه «ساعير» طلوع كرد و از كوه «فاران» درخشيد؟ رأس الجالوت گفت: اين كلمات را ميشناسم و در تورات وجود دارد، ولي تفسير آن را نميدانم. حضرت فرمودند: نوري كه از سمت كوه «طور» آمد، كنايه از وحي نازل شده بر حضرت موسي(عليه السلام)بر فراز آن كوه است. طلوع نور از كوه «ساعير» به معناي نزول وحي بر حضرت عيسي(عليه السلام)بر فراز آن است و درخشش نور از كوه «فاران»، به معناي دريافت وحي به وسيله حضرت محمّد(صلي الله عليه وآله) در آن كوه است; زيرا «فاران» يكي از كوههاي اطراف مكّه است.(38)

در ترجمه فارسي كتاب مقدّس كنوني، اين فراز مورد اشاره حضرت رضا(عليه السلام) چنين آمده است:

و اين است بركتي كه موسي مرد خدا قبل از وفاتش به بنياسرائيل داده، گفت: يَهُوَه ]خدا[ از سينا آمد و از سعير بر ايشان طلوع كرد و از جبل فاران درخشان گرديد.(39)

برخي پژوهشگران يهودي در تلاش براي ردّ دلالت اين فقره از تورات بر نبوّت پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)، كوشيدهاند «فاران» را بخشي از سرزمين «سينا» معرفي كنند; اما سخناني كه در اينباره گفتهاند، آشفته و ناهمخوان است. هرچند «فاران» نام يكي از بيابانهاي «سينا» است، اما بر اساس مستندات معتبر تاريخي و جغرافيايي، «فاران» همچنين به كوهي در مكّه و سرزمين وسيعي نيز گفته ميشد كه شامل حجاز و مكّه ميشود.(40) افزون بر آن، بر اساس گزارش خود كتاب مقدّس، حضرت اسماعيل(عليه السلام)در «فاران» سكنا گزيد. در سفر «پيدايش»، پس از گزارش درخواست سارا از حضرت ابراهيم(عليه السلام) مبني بر دور ساختن هاجر و فرزندش اسماعيل(41) از قول خداوند خطاب به هاجر چنين آمده است:

برخيز و پسر را برداشته و به دست خود بگير; زيرا از او امّتي عظيم به وجود خواهم آورد; و خدا چشمان او را باز كرد تا چاه آبي ديد. پس رفته، مشك را از آب پر كرد و پسر را نوشانيد و خدا با آن پسر ]اسماعيل[ ميبود و او نموّ كرده، ساكن صحرا شد و در تيراندازي بزرگ گرديد و در صحراي «فاران» ساكن شد و مادرش زني از زمين مصر برايش گرفت.(42)

مراد از چاه ياد شده در فراز مزبور «چاه زمزم» است كه بر اساس روايت اسلامي، به لطف و عنايت خداوند پديدار شد وموجب روي آوردن قبايل و در نتيجه، عمران و آبادي آن منطقه گرديد.(43) اين موضوع و سكونت هاجر و اسماعيل(عليهما السلام) در مكّه و مجاورت خانه خدا، از مسلّمات تاريخي است(44) و قرآن كريم نيز آن را گزارش ميكند.(45)

3. رأس الجالوت در پاسخ امام رضا(عليه السلام) درباره چگونگي اثبات نبوّت حضرت موسي(عليه السلام) به معجزاتي از قبيل شكافتن دريا، اژدها شدن عصا در دست وي، بيرون آوردن يد بيضا و جاري ساختن چشمه آب از سنگ با زدن عصاي خود، استناد كرد. امام رضا(عليه السلام)با پذيرش اين معجزاتِ حضرت موسي(عليه السلام) پرسيد: آيا هر كس در تأييد ادعاي نبوّت خويش معجزه بياورد، او را تصديق ميكنيد؟ رأس الجالوت گفت: خير، فقط در صورتي ميپذيريم كه معجزاتي همانند معجزات حضرت موسي(عليه السلام) بياورد. امام فرمودند: پس چگونه به نبوّت پيامبران پيش از موسي(عليه السلام) ايمان داريد، در حالي كه هيچ كدام معجزات ياد شده براي حضرت موسي(عليه السلام) را نياوردند. رأس الجالوت كه در پاسخ حضرت رضا(عليه السلام) درمانده بود، با تغيير حرف خود، گفت: اگر كسي معجزاتي بياورد كه فراتر از قدرت افراد عادي باشد، تصديق نبوّت او لازم است. در اين هنگام، حضرت با اشاره به زنده شدن مردگان، شفاي كور مادرزاد و بيماران مبتلا به پيسي به دست حضرت عيسي(عليه السلام)و زنده شدن پرنده گلين با دم مسيحايي آن حضرت پرسيدند: پس چرا نبوّت او را تصديق نميكنيد؟ وقتي رأس الجالوت گفت: ميگويند كه وي چنين كارهايي ميكرده است، ولي ما كه آن را نديدهايم، امام پرسيدند: مگر معجزات حضرت موسي(عليه السلام) را به چشم خود ديدهايد؟ آيا جز اين است كه افراد مورد اطميناني آنها را ديده و نقل كردهاند و با اخبار متواتر به شما رسيده است؟ معجزات حضرت عيسي(عليه السلام)هم توسط افراد مورد وثوقي ديده شده و در قالب اخبار متواتر گزارش شده است، پس چرا نبوّت او را تصديق نميكنيد؟ درباره حضرت محمّد(صلي الله عليه وآله)نيز اين مسئله صادق است. بر اساس اخبار متواتر، آن حضرت نزد هيچ آموزگاري درس نخواندند و چيزي نياموختند، ولي به رغم امّي و درس ناخوانده و مكتب نرفته بودن، كتابي آوردند كه درباره سرگذشت پيامبران و اقوام گذشته و نيز درباره آينده سخن گفته است. پس چرا نبوّت او را نميپذيريد؟ رأس الجالوت، كه جوابي نداشت، محكوم شد و همانند جاثليق سكوت اختيار كرد.(46)

در اين گفتوگو، هرچند امام رضا(عليه السلام) به صورت صريح و آشكار به هيچ كتاب مقدّسي استناد نجستند، ولي اشاره نكردن ايشان به گزارش اين معجزات در كتاب مقدّس، به دليل آن است كه اين مسئله به عنوان يك واقعيت و حقيقت مسلّم تاريخي و ديني، براي هر يك از پيروان اديان ابراهيمي پذيرفته شده بود و يا دستكم از آن آگاهي داشتند و بايد بر اساس منطق و استدلال خود، آن را ميپذيرفتند; زيرا معجزات ياد شده براي حضرت موسي و عيسي(عليهما السلام) به ترتيب در عهد قديم(47) و جديد(48) و به شكلي مبسوط گزارش شده است. قرآن نيز اصل آن معجزات را بدون اشاره به جزئيات پرداخته شده در عهدين، گزارش و تأييد ميكند.(49)

ب. انجيل

«انجيل» واژهاي يوناني و به معناي مژده و بشارت و در ادبيات معارف اسلامي، نام كتابي است كه بر حضرت عيسي(عليه السلام) نازل شده است.(50) اما اعتقاد مسيحيان درباره حقيقت و چيستي انجيل با مفهوم آن در ادبيات اسلامي كاملا متفاوت است. انجيل به عنوان صورت مكتوب وحي نازل شده بر حضرت عيسي(عليه السلام) و به مثابه كتابي آسماني، همانند تورات و قرآن، در الهيّات مسيحي، جايگاهي ندارد. مسيحيان، خودِ حضرت عيسي(عليه السلام) را «تجسّم وحي» و عين پيام الهي و نه حامل آن ميدانند و انجيلي را كه به عنوان صورت مكتوب وحي، حضرت عيسي(عليه السلام) آن را نوشته يا بر شاگردانش املا كرده باشد، باور ندارند.(51) آنان «انجيل» را به معناي «بشارت» درباره عيسي(عليه السلام) و رستگاري رهاورد او براي نوع بشر ميدانند.(52) اما آنچه اكنون به «اناجيل چهارگانه» معروف است (چهار كتاب نخست از عهد جديد) صرفاً نامي است كه از پايان قرن دوم ميلادي به نوشتههايي اطلاق ميشود كه زندگي، معجزات، تعاليم، سيره، سخنان و صعود حضرت عيسي(عليه السلام) را گزارش كردهاند.(53)مسيحيانْ نويسندگانِ اناجيل ياد شده و ديگر كتب عهد جديد را پيامبر نميدانند، اما بر اين باورند كه همه آنان با الهام و ارشاد روحالقدس دست به نگارش متون يادشده زدهاند;(54) چيزي كه خود نويسندگان عهد جديد نيز بدان تصريح كردهاند.(55) اما اينكه چرا از ميان انبوه اناجيل، نامهها، مكاشفات و كتب مربوط به اعمال حواريان، فقط 27 رساله موجود در عهد جديد با الهام الهي بوده است، دليل قانعكنندهاي ارائه نميدهند.(56)

امام رضا(عليه السلام) در مناظره خود با دانشمند مسيحي، به فرازهايي از همين اناجيل چهارگانه استناد كردهاند. نفي الوهيت حضرت عيسي(عليه السلام) و اثبات بشر بودن وي، بشارت آمدن پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)و اثبات تفاوت اناجيل چهارگانه با انجيل اصلي و نازل شده بر حضرت عيسي(عليه السلام) از مواردي است كه امام درباره آنها به اين اناجيل استناد جستهاند.

1. نفي الوهيت حضرت عيسي(عليه السلام)

«تثليث» يكي از آموزههاي بنيادين در الهيّات مسيحي است كه بر اساس آن، پدر، پسر (حضرت عيسي(عليه السلام)) و روحالقدس الوهيت دارند. امام رضا(عليه السلام) در مناظره با جاثليق(57) با اشاره به انجام معجزاتي همانند معجزات حضرت عيسي(عليه السلام) به دست پيامبراني ديگر، عبوديت و بندگي آن حضرت براي خداوند و ارائه يك شخصيت كاملا انساني براي ايشان در سه انجيل متي، مرقس و لوقا و اعتقاد به خدايي و الوهيت او را به نقد و چالشي بنيادين كشيدند.

الف. معجزات حضرت عيسي(عليه السلام): همانگونه كه بسياري از پژوهشگران و انديشمندان مسيحي و ديگران گفتهاند، يكي از زمينههاي پيدايش اعتقاد به الوهيت حضرت عيسي(عليه السلام) معجزات ايشان است. بر اساس گزارش صريح اناجيل، آن حضرت مرده زنده ميكرد، كور مادرزاد، افراد فلج و انواع بيماران را شفا ميداد.(58) امام رضا(عليه السلام)در گفتوگو با جاثليق، از وي درباره دليل اعتقاد به الوهيت حضرت عيسي(عليه السلام)پرسيد و او با اشاره به معجزات ياد شده آن حضرت، گفت: كسي كه چنين كارهايي انجام دهد، خداوند و درخور پرستش است. حضرت رضا(عليه السلام)با استناد به گزارشهاي تورات گفت: يَسَع (اَلْيَشَعْ)(59) نيز مرده زنده ميكرد، روي آب راه ميرفت و بيماران را شفا ميداد.(60) حزقيل(61) و برخي ديگر از پيامبران بنياسرائيل هم شمار بسياري از مردگان را زنده كردند، اما پيروان آنان هرگز به الوهيت آنان معتقد نشدند و آنان را پرستش نكردند. همه اين موارد در تورات آمده است و شما نميتوانيد منكر آن باشيد. اگر انجام چنين كارهايي دليل بر الوهيت و خدا بودن باشد، بايد درباره آنان نيز چنين اعتقادي داشته باشيد، در حالي كه چنين نيست. حال با اينكه آنان پيش از حضرت عيسي(عليه السلام) دست به چنين معجزاتي زدند، چرا شما به الوهيت آنان معتقد نيستيد؟ جاثليق، كه در برابر استدلال حضرت ناتوان مانده بود، بر اساس گزارش منابع اسلامي، به توحيد و وحدانيت خداوند اقرار كرد.(62)

ب. شخصيت بشري حضرت عيسي(عليه السلام) در اناجيل همنوا: معرفي حضرت عيسي(عليه السلام) به عنوان يك شخصيت انساني و نفي الوهيت او با استناد به اناجيل مَتّي، لُوقا و مَرقُس موضوع ديگري است كه مورد استناد امام قرار گرفته است. آن حضرت ابتدا نظر جاثليق را درباره نويسندگان اناجيل چهارگانه و ميزان ارزش و اعتبار سخنان آنها نزد وي جويا شد. جاثليق آنان را عالم به انجيل خواند و بر درستي و پذيرش سخنانشان تأكيد كرد. امام پس از آنكه حاضران را بر اين گفتههاي او گواه گرفت، به سخنان متي، مرقس و لوقا در انجيل خود آنان استناد كرد; سخناني كه در آن شخصيتي كاملا انساني و نه الوهي از حضرت عيسي(عليه السلام) به تصوير كشيده و بدان تصريح كردهاند.(63) آنگاه نظر جاثليق را در اينباره پرسيد. جاثليق در مقام دفاع از شخصيت الوهي و خدا بودن حضرت عيسي(عليه السلام)، متي، مرقس و لوقا را به دروغگويي در اينباره متهم ساخت. هنگامي كه امام رضا(عليه السلام) سخنان پيشين او مبني بر عالم به انجيل بودن و درستي و بر حق بودن گفتههاي آنان را يادآوري كرد، جاثليق در اوج درماندگي، از امام خواست او را از گفتوگو درباره آنها معاف دارد. حضرت با پذيرش درخواست وي، فرمودند: اگر سؤالي دارد، بپرسد. جاثليق با اجتناب از هرگونه پرسشي، گفت: ديگري سؤال نمايد. آنگاه به خدا سوگند ياد نمود كه هرگز گمان نميكردم در ميان دانشمندانِ مسلمان، كسي همانند شما باشد.(64)

همچنانكه دانشمندان و پژوهشگران كتاب مقدّس و مسيحيت نيز معتقدند،(65) مجموعه عهد جديد بر اساس دو نگرش كاملا متفاوت به شخصيت حضرت عيسي(عليه السلام)، دو نظام الهيّاتي كاملا جدا از هم ارائه ميكند. رسالههاي پولس،(66) انجيل و نامههاي يوحَنّا، اساس الهيّات مبتني بر الوهيت و خدا بودن حضرت عيسي(عليه السلام)(67) و اناجيل سهگانه متي، مرقس و لوقا و بخشهاي ديگر عهد جديد مبناي الهيّات مبتني بر انسان، بنده و پيامبر بودن اوست.(68) نظام اعتقادي نخست را پولس بنيان نهاد و آن ديگري را حواريان مسيح به سركردگي پطرس نمايندگي ميكردند. اناجيل سهگانه ياد شده از جمله، به سبب اين اشتراك به اناجيل همنوا معروفند و فرازهاي مورد استناد امام رضا(عليه السلام) را به روشني ميتوان در آنها يافت.(69)

ج. عبادت حضرت عيسي(عليه السلام): امام رضا(عليه السلام) در فراز ديگري از مناظره با عالم مسيحي، با استناد به يكي ديگر از عقايد مسلّم مسيحيت، كه در اناجيل نيز بازتاب يافته است، اعتقاد به الوهيت حضرت عيسي(عليه السلام) را از زاويهاي ديگر به چالشي بنيادين كشيدند. توضيح اينكه آن حضرت خطاب به جاثليق گفتند: ما به عيسايي كه به حضرت محمّد(صلي الله عليه وآله) و آل او ايمان دارد، اعتقاد داريم. آن حضرت هيچ ايراد و اشكالي نداشت، جز اينكه نماز كم ميخواند و روزه اندك ميگرفت. جاثليق با توجه به شناختي كه در جريان مناظره از ميزان دانش و آگاهي امام پيدا كرده بود، با ابراز شگفتي بسيار گفت: من گمان نميكردم در ميان مسلمانان كسي داناتر از شما وجود داشته باشد، اما با اين سخني كه گفتيد، از اعتبار علمي شما در نزد من كاسته شد. وقتي حضرت دليل آن را پرسيدند، وي گفت: شما چگونه اين سخن را ميگوييد، در حالي كه حضرت عيسي(عليه السلام)همه روزها روزه بود، حتي يك روز را هم بدون روزه سپري نكرد و همواره شبها را به شب زندهداري و عبادت ميپرداخت. در اين هنگام، امام رضا(عليه السلام)پرسيدند: او براي چه كسي روزه ميگرفت و نماز ميخواند؟ معناي سخن امام اين است كه اگر او خداست و الوهيت دارد، چگونه براي خداي ديگري عبادت و بندگي ميكرد؟ نماز خواندن و روزه گرفتن دليل بندگي و عبد خدا بودن اوست و عبوديت هرگز با الوهيت جمع نميشود. در اين استدلال نيز امام رضا(عليه السلام) با توجه به گزارش كتاب مقدّس، درباره روزهداري و نماز خواندن حضرت مسيح(عليه السلام) و آگاهي جاثليق از آن، اقامه دليل كردهاند.(70) براي مثال،درانجيل«متي»(4:1ـ2) آمده است:

آنگاه عيسي به دست روح به بيابان برده شد تا ابليس او را تجربه كند و چون چهل شبانه روز روزه داشت، آخر گرسنه گرديد.

يا در انجيل «مرقس» (1:35) آمده است:

بامدادان قبل از صبح برخاسته، بيرون رفت و به ويرانهاي رسيده در آنجا به دعا مشغول شد.

2. بشارت آمدن پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)

بشارت آمدن پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) از زبان حضرت عيسي(عليه السلام)در انجيل يكي ديگر از موضوعاتي است كه در مناظره امام رضا(عليه السلام) با جاثليق بدان پرداخته شده است. امام(عليه السلام) با استناد به سخنان حضرت عيسي(عليه السلام) مبني بر آمدن «فارقِليط» پس از او، مراد از آن را پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)دانستند. طبرسي در الاحتجاج اين سخنان حضرت عيسي(عليه السلام) را از زبان امام رضا(عليه السلام) چنين گزارش ميكند:

«انّي ذاهب الي ربّكم و ربّي والفارقليطا جائي: هو الذي يشهد لي بالحق كما شهدت له و هوالذي يفسّر لكم كل شيء و هوالذي يبدي فضائح الامم و هو الذي يكسر عمود الكفر»; من به سوي پروردگار خود و شما ميروم و «فارقليط» ميآيد، و او كسي است كه به حقّانيت من گواهي ميدهد; همانگونه كه من به حقّانيت او گواهي دادم. او هر چيز را تفسير ميكند و كردارهاي زشت امّتها را آشكار كرده، ستون كفر را ميشكند.

جاثليق به وجود اين سخنان در انجيل گواهي داد.(71)

وجود واژه «فارقليط» در انجيل و ناظر دانستن آن به پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) از يكسو، و اشاره قرآن به ذكر نام و آمدن آن حضرت از زبان حضرت عيسي(عليه السلام)،(72) موجب شده است شماري از مفسّران(73) و پژوهشگران(74) مسلمان در پي يافتن نام «احمد» در اناجيل كنوني به واژه «فارقليط» (Paraclete) يا «باركليت» توجه و اهتمام ورزند. واژه ياد شده يوناني و به معناي تسلّي و آرامشدهنده است و مسيحيان مصداق آن را روحالقدس خواندهاند. اين كلمه در نسخههاي موجود فارسي و عربي نيز به «تسلّيدهنده» ترجمه شده است، اما مفسّران و پژوهشگران ياد شده بر اين باورند كه اين واژه در اصل، اسم خاص، به صورت «پريكليتوس» و به معناي «احمد» و «ستوده» بوده كه بعدها دچار تغيير شده است. در مقابل، برخي پژوهشگران مسيحيت با نفي دلالت آيه بر ياد كرد نام «احمد» در انجيل، تلاشهاي انجام گرفته براي تطبيق آن بر «فارقليط» را غير لازم ميشمارند. ايشان در كنار برخي استدلالها مدعياند كه واژه ياد شده قرنها پيش از اسلام نيز به همان صورت و به معناي تسلّيدهنده كاربرد داشته است و مصداق آن نيز روحالقدس دانسته ميشده است. اينان بخشهاي ديگري از عهد جديد را مصداق بشارت انجيل در قالب اوصاف كلي و نه به اسم، مبني بر آمدن پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) ميدانند.(75)

3. تاريخ انجيل

تاريخ انجيل و تدوين آن، نويسندگان و منابع نخستين آن از مباحث مورد اختلافي است كه از ديرباز توجه و اهتمام بسياري از دانشمندان و پژوهشگران مسيحي و مسلمان را به خود معطوف ساخته است. حضرت رضا(عليه السلام) در مناظره خويش به اين موضوع نيز پرداختند و درباره انجيل نخست و اصلي، سرنوشت آن و نويسندگان اناجيل موجود سؤال كردند. جاثليق پاسخ داد: انجيل اصلي تنها يك روز گم و سپس نزد يوحنّا و متي يافت شد. امام فرمودند: چقدر دانش و آگاهي تو درباره انجيل و علماي آن اندك است. اگر همانگونه كه تو ميگويي و انجيل موجود همان انجيل نخست و اصلي است، پس چرا آموزههاي آن با يكديگر اختلاف دارند؟ تعاليم انجيل اول، كه با يكديگر اختلاف نداشتند. هنگامي كه انجيل اصلي گم شد، مسيحيان نزد علماي خود رفتند و از آنان چارهجويي كردند. لوقا، مرقس، يوحنّا و متي گفتند: انجيل در سينه ماست و روزهاي يكشنبه آن را سِفر به سِفر براي شما ميخوانيم تا روزي كه گردآوري و تدوين شود. بنابراين، انجيل كنوني نوشته چهار نفر است و آنان از دانشمندان نخست و نسل اول مسيحيت نبودند، بلكه شاگردِ شاگردِ آنان بودند.(76)

پژوهشهاي انجام شده درباره تاريخ كتاب مقدّس با ديدگاه امام رضا(عليه السلام) همخواني زيادي دارند; چراكه دو سه دهه نخست تاريخ مسيحيت و بودن كتابي به نام انجيل و منسوب به حضرت عيسي(عليه السلام)از نظر منابع تاريخي مستقل از متون مسيحي و اسلامي، در هالهاي از ابهام قرار دارد، به گونهاي كه برخي حتي در وجود خود حضرت عيسي(عليه السلام) نيز ترديد كردهاند.(77) البته فقدان گزارشهاي تاريخي نميتواند دليلي بر فقدان وجود خارجي و تاريخي انجيل باشد و چه بسا جزئيات مربوط به ظهور آن حضرت و وحي نازل شده بر وي به علل نامعلومي در تاريخ ثبت نشده و يا از بين رفته باشد; زيرا در برخي اناجيل چهارگانه، از انجيل مسيح سخن به ميان آمده است.(78)

پژوهشهاي انجام گرفته نشان ميدهند كه در 30 تا 40 سال نخست ميلادي، تعليم مسيحيت، تقريباً فقط به صورت شفاهي و گاه با نامهنگاري انجام ميگرفت. اما كاستيها و كافي نبودن تعاليم رسالهها و روايتهاي شفاهي، زمينه انجيلنگاري را فراهم ساخت.(79)بنابراين، تاريخ نگارش عهد جديد و آنچه امروزه به نام «كتاب مقدّس» مسيحيان خوانده ميشود، بيشتر به پس از نيمه نخست قرن اول ميلادي و در حدود 20 تا 30 سال پس از صعود حضرت عيسي(عليه السلام) (30 ميلادي) بازميگردد(80) كه به وسيله رسولان وي و شاگردان آنها صورت پذيرفت. اين نوشتهها در چهار دسته «نامههاي رسولان»، «اعمال رسولان»، «اناجيل چهارگانه» و «مكاشفات»، طبقهبندي شده است. اناجيل چهارگانه با توجه به نام مؤلفان آنها، به انجيل مَتّا، انجيل مَرقُس، انجيل لُوقا و انجيل يوحنّا شهرت يافتهاند. به رغم پژوهشهاي وسيع انجام گرفته درباره تاريخ نگارش، هويّت نويسندگان و درستي و پيوستگي سند آنها، وحدت نظر قاطعي در اينباره وجود ندارد. البته در كنار چالشها و ترديدهاي جدّي و بر اساس برخي قراين و شواهد، حدس و گمانهاي نيرومندي نيز مطرح است.(81) اشارهاي گذرا به تاريخ هر يك از اناجيل مزبور مؤيّد اين معناست.

الف ـ انجيل مَرقُس: مرقس را نه از مصاحبان و حواريان(82) حضرت عيسي(عليه السلام)، بلكه دوست، همدم و شاگرد پطرس حواري(83) گفتهاند كه گاه با پولس نيز همسفر ميشد و روايتهاي خود را از پطرس گرفته است.(84) انجيل او را مختصرترين، نگارش آن را به زبان رومي(85) و بنابر نظر بيشتر محققان، در بين سالهاي 65ـ70 ميلادي و در شهر رم دانستهاند.(86)

ب ـ انجيل مَتّا: اين مفصّلترين انجيل و منسوب به متّاي حواري است. پيش از آغاز نقّاديها در عصر جديد، قديميترين انجيل و تاريخ نگارش آن بين سالهاي 50ـ60 و گاه 38 ميلادي تصور ميشد،(87) اما محققان با استناد به برخي گزارشهاي خود آن و نيز تكرار همه مطالب انجيل مرقس در آن، تاريخ تأليف آن را نيز بين سالهاي 65ـ70 م و پس از انجيل مرقس دانستهاند.(88)نسخه اصلي آن به زبان عبري بوده و در دست نيست. بعدها به زبانهاي ديگري از جمله يوناني ترجمه شد.(89) پژوهشگران ضمن به چالش و ترديد كشاندن انتساب آن به متّاي حواري،(90) از احتمال نگارش آن به دست فردي ديگر و همنام با وي سخن گفته(91) و غالباً مكان مكتوب شدن آن را «انطاكيه»(92) گفتهاند.(93)

ج ـ انجيل لوقا: لوقا حواري نبود، حضرت عيسي(عليه السلام) را نديد و نصرانيت را از پولس فراگرفت. و بيشتر مطالب انجيل او را برگرفته از انجيل مرقس و انجيل متّا ميدانند.(94) سه انجيل ياد شده به سبب اشتراكات فراوان، به «اناجيل همنوا» معروفند.(95) بر اساس ديدگاه سنّتي، انجيل مذكور به لوقا، يار و همراه پولس منسوب است و اينكه روايت آن به نقل از اوست. نگارش آن را بين سالهاي 70ـ90 و به احتمال بيشتر 80ـ85 م ميدانند.(96) برخي از حكايات آن از قبيل حوادث دوران كودكي حضرت عيسي(عليه السلام)در اناجيل ديگر نيامده است.(97)

د. انجيل يوحَنّا: اين كتاب آخرين انجيل(98) و اختلاف در تاريخ نگارش آن بيش از سه انجيل ديگر است. گاه تاريخ تأليف آن را سال 65 ميلادي ميدانند; ولي بنابر قويترين نظر، كه سنّت مسيحي نيز تمايل به پذيرش آن دارد، بين سالهاي 90ـ115 م نگارش يافته است.(99) برخي يوحنّا را حواري مورد علاقه شديد حضرت مسيح(عليه السلام)خواندهاند. در صحّت انتساب انجيل ياد شده به وي نيز ترديدهايي وجود دارد. انجيل يوحنّا كاملا متفاوت با سه انجيل ديگر و آميزهاي از زندگي حضرت عيسي(عليه السلام) و مفاهيم فلسفي يونان است.(100)

نتيجه گيري و جمع بندي

در دوران معاصر امام رضا(عليه السلام)، شرايط خاصي از نظر تنوع فرقهها و نحلههاي ديني، مذهبي و كلامي گوناگون بر منطقه عمومي خراسان بزرگ حاكم بود و اين شرايط، چالشهايي را متوجه اسلام و مسلمانان ميكرد. امام رضا(عليه السلام) از جمله در مناظره و گفتوگو با علماي اهل كتاب، بر اساس منطقي محكم و استوار و با استناد به كتاب مقدّس آنان، نادرستي شماري از عقايد و باورهاي بنيادين ديني آنان را به اثبات رساند و به چالشهايي كه از سوي آنان متوجه مباني فكري و عقيدتي مسلمانان بود، پاسخ داد.

آن حضرت از جمله براي اثبات نبوّت پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله)، بشر بودن حضرت عيسي(عليه السلام) و بطلان اعتقاد به الوهيت وي و نيز نفي اين هماني انجيل نازل شده بر حضرت عيسي(عليه السلام) و اناجيل چهارگانه رسمي، به كتاب مقدّس يهود و مسيحيان استناد جست. چيرگي كامل امام رضا(عليه السلام) در اين مناظرات از يكسو، اثبات حقّانيت و احياي اسلام، مجاب شدن مدعيان گوناگون و اثبات حقّانيت و برتري اهلبيت(عليهم السلام) را در پي آورد و از سوي ديگر، موجب شد كه يكي از پوياترين كانونهاي علوم اسلامي به ويژه شيعي در خراسان پا گرفته و در دورههايبعد به ايفاي نقش حياتي در پاسداري از اسلام و تشيّع و ترويج آن بپردازد.

همچنين ميتوان نتيجه گرفت كه اگر تبيين و ارائه انديشهها و آموزههاي ديني و پاسخگويي به چالشهاي پيش روي آن، بر اساس آگاهي كامل و منطقي محكم و عقلاني صورت پذيرد، چهره زيباي حقايق آشكار شده و تشنگان حقيقت در برابر آن تسليم خواهند شد.

پى نوشت ها

1 -دانش آموخته حوزه علميه و كارشناس ارشد الهيات و معارف اسلامى.

2 ـ ر.ك. هود: 25ـ35; 50 ـ57; 61ـ63/ شعراء: 69ـ81; 160ـ188/ مريم: 41ـ47/ انعام: 75ـ79 / بقره: 258 / طه: 42ـ62.

3 ـ ر.ك. فضلبن حسن طبرسى، الاحتجاج، 1386ق، ج 1، ص 27ـ44 و 47ـ64. نيز ر.ك. فرقان: 7ـ8/ زخرف: 31/ اسراء: 90ـ93.

4 ـ محمّدبن محمّد مفيد، الارشاد، 1414، ج 1، ص 201.

5 ـ محمّدبن يعقوب كلينى، الكافى، 1363، ج 8، ص 349، ح 548.

6 ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، 1403، ج 3، ص 152; ج 10، ص 64 / فضلبن حسن طبرسى، الاحتجاج، ج 2، ص 212ـ248.

7 ـ محمّدبن على بنبابويه قمى، عيون اخبارالرضا، 1404، ج 1، ص 131، ح 28.

8 ـ (انّ مثل عيسى عنداللّه كمثل ءادم خلقه من تراب ثم قال له كن فيكون.)(آلعمران: 59)

9 ـ ملّاهادى سبزوارى، شرح المنظومه، 1417، ج 1، ص 322.

10 ـ نحل: 125. نيز ر.ك. سيد محمّدحسين طباطبائى، الميزان فى تفسيرالقرآن، 1393، ج 6، ص 297.

11 ـ ر.ك. توماس ميشل، كلام مسيحى، 1381، ص 23ـ27.

12 ـ ر.ك. فضلبن حسن طبرسى، الاحتجاج، ج 2، ص 199ـ208.

13 ـ براى آگاهى بيشتر، ر.ك. سهراب علوى، امام رضا در رزمگاه اديان، 1379، ص 18ـ30.

14 ـ محمّدبن يعقوب كلينى، الكافى، ج 1، ص 201 / محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 25، ص 165.

15 ـ محمّدحسن مظفّر، دلائل الصدق، 1396، ج 2، ص 19ـ21 / شيخ حرّ عاملى، الفصول المهمّة فى اصول الائمّة، 1376، ص 142.

16 ـ شيخ حرّ عاملى، الفصول المهمة فى اصول الائمّة، ص 144ـ145 / ابن سعد، الطبقات الكبرى، 1418، ج 23، ص 191 / محمّدبن يعقوب كلينى، الكافى، ج 1، ص 308ـ309 / سيدمحمّد بروجردى، جامع احاديثالشيعة، 1400، ج 1، ص 27.

17 ـ محمّدبن يعقوب كلينى، الكافى، ج 1، ص 227 / محمّدبن على صدوق، معانىالاخبار، 1338، ص 292.

18 ـ محمّدبن يعقوب كلينى، الكافى، ج 1، ص 227 / محمّدباقر مجلسى، مرآةالعقول فى شرح اخبار آلالرسول، 1363، ج 1، ص 170 / محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 26، ص 180.

19 ـ براى آگاهى بيشتر ر. ك. حسين توفيقى، آشنايى با اديان بزرگ، 1384، ص 163.

20 ـ قرآن كريم نيز به صراحت از بشارت حضرت عيسى(عليه السلام) و تورات و انجيل درباره آمدن پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله) همراه با يادكرد صريح از نام و ويژگىهاى آن حضرت سخن گفته است، در حالى كه هيچ اثرى از اين بشارتها دستكم به آن صراحتى كه قرآن مىگويد در سخنان حضرت مسيح(عليه السلام) و كتاب مقدّس نيامده است: (اَلَّذينَ يَتَّبِعونَ الرَّسولَ النَّبِىَّ الاُمِىَّ الَّذى يَجِدونَهُ مَكتوباً عِندَهُم فِى التَّوراةِ والاِنجيلِ...)(اعراف: 157); (و اِذ قالَ عيسَى ابنُ مَريَمَ ... و مُبَشِّراً بِرَسول يَأتى مِن بَعدِى اسمُهُ اَحمَدُ...)(صف: 6); (مُحَمَّدٌ رَسولُ اللّهِ و الَّذينَ مَعَهُ اَشِدّاءُ عَلَى الكُفّارِ رُحَماءُ بَينَهُم تَراهُم رُكَّعاً سُجَّداً يَبتَغونَ فَضلا مِنَ اللّهِ و رِضواناً سيماهُم فى وُجوهِهِم مِن اَثَرِ السُّجودِ ذلِكَ مَثَلُهُم فِى التَّوراةِ و مَثَلُهُم فِى الاِنجيلِ كَزَرع اَخرَجَ شَطَهُ فَازَرَهُ فَاستَغلَظَ فَاستَوى عَلى سوقِهِ يُعجِبُ الزُّرّاعَ لِيَغيظَ بِهِمُ الكُفّارَ...) (فتح: 29)

21 ـ براى آگاهى بيشتر ر. ك. حسين توفيقى، آشنايى با اديان بزرگ، ص 97ـ102.

22 ـ بزرگ و دانشمند يهوديان. «جالوت» به يهوديان مهاجرى گفته مىشد كه در سرزمينهاى اسلامى زندگى مىكردند. بزرگ و مهتر آنان، رأسالجالوت خوانده مىشد. (علىاكبر دهخدا، لغتنامه، 1373، واژه «جاليه» / فخرالدين طريحى، مجمعالبحرين، 1408، ج 2، ص 113.)

23 ـ فضلبن حسن طبرسى، الاحتجاج، ج 2، ص 209ـ213.

24 ـ تثنيه، 18:15.

25 ـ محمّدجواد بلاغى، الرحلة المدرسية، ص 1414، ج 1، ص 91.

26 ـ اعمال رسولان، 3: 22.

27 ـ تثنيه: 18:18ـ19.

28 ـ ر.ك. دائرةالمعارف كتاب مقدّس، 1380، ص 750 / مستر هاكس، قاموس كتاب مقدّس، 1377، ص 970ـ972، «يوشع».

29 ـ ر.ك. محمّدجواد بلاغى، الرحلة المدرسية، ج 1، ص 90 / محمّدصادق فخرالاسلام، انيس الاعلام فى نصرة الاسلام، 1384، ج 5، ص 50ـ64 / محمّد رشيدرضا، تفسير المنار، 1373 ق، ج 9، ص 251ـ259 / عبدالرحيم سليمانى، «قرآن كريم و بشارتهاى پيامبران»، هفت آسمان 16، ص 57ـ60.

30 ـ تثنيه، 34:6ـ10.

31 ـ متى: 5: 17ـ19.

32 ـ يوحنّا، 1:19ـ21.

33 ـ جماعة من اللاهوتيين، تفسير الكتاب المقدّس، 1990، ج 2، ص 453; ج 5، ص 235 / وليم باركلى، تفسير العهد الجديد (شرح بشارة يوحنّا)، بىتا، ج 2، ص 109.

34 ـ وليم باركلى، پيشين، ص 109.

35 ـ محمّد رشيدرضا، تفسير المنار، ج 9، ص 251ـ259.

36 ـ انجيل يوحنّا، 6: 14 و 7: 40ـ43 / اعمال رسولان، 3: 22 و 7: 37.

37 ـ محمّد رشيدرضا، تفسير المنار، ج 9، ص 251ـ259.

38 ـ فضلبن حسن طبرسى، الاحتجاج، ج 2، ص 205.

39 ـ تثنيه، 33:1ـ2.

40 ـ براى آگاهى بيشتر، ر.ك. محمّدجواد بلاغى، الهدى الى دين المصطفى، 1414، ج 2، ص 157ـ159.

41 ـ پيدايش، 21:9ـ19.

42 ـ پيدايش، 21:18ـ21.

43 ـ محمّدبن يعقوب كلينى، الكافى، ج 4، ص 202 / محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 12، ص 160.

44 ـ احمدبن ابى يعقوب يعقوبى، تاريخ يعقوبى، بىتا، ج 1، ص 25 / محمّدبن جرير طبرى، تاريخ الطبرى، 1403، ج 1، ص 179 / ابن اثير، الكامل فى التاريخ، 1386ق، ج 1، ص 103.

45 ـ ابراهيم: 37.

46 ـ فضلبن حسن طبرسى، الاحتجاج، ج 2، ص 203ـ204.

47 ـ براى نمونه، ر.ك. خروج، 4: 1ـ9; 7:8ـ12 و 14ـ15; 14:1ـ31; 17: 1ـ7 / اعداد، 20: 7ـ11.

48 ـ براى نمونه، ر.ك. انجيل متّى، 9:18ـ22; 9: 27ـ34 و ب 14 و 15 / مرقس، ب پنجم و ششم و هفتم / لوقا، ب هشتم و نهم /يوحنّا، ب ششم.

49 ـ براى نمونه، ر.ك. شعراء: 32ـ45 و 63 / بقره: 60 / اعراف: 160 / آلعمران: 49 / مائده: 110.

50 ـ واژه «انجيل» 12 بار در قرآن و همه جا شكل مفرد آن به صراحت و به مناسبتهاى گوناگون ياد شده است. تصريح بر وحيانى بودن آن و به عنوان مجموعه آيات نازل شده بر حضرت عيسى(عليه السلام)، گواهى آن بر حقّانيت تورات، تصديق آن از سوى قرآن، بشارت انجيل درباره بعثت پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله) و فراگير شدن دعوت او و تحريف، كتمان و حذف بخشى از آموزههاى آن از اين قبيل است. وحيانى بودن اناجيل موجود از نظر قرآن به شدت دچار چالش است. البته تأييد ضمنى و اجمالى اناجيل عصر نزول و بخشى از آموزههاى تحريف ناشده آنها از برخى آيات قرآن برمىآيد. (آلعمران: 3، 48، 65 / مائده: 14ـ15، 46ـ66، 68، 110 / اعراف: 157 / توبه: 111/ فتح: 29 / حديد: 27 / يونس: 37.)

51 ـ توماس ميشل، كلام مسيحى، ص 49ـ50 / و. م. ميلر، تاريخ كليساى قديم در امپراطورى روم و ايران، 1931، ص 66.

52 . Thomas Gale, New Catholic Encyclopedia, second ed., 2003, v. 6, p. 366.

53 . Ibid, p. 367.

54 ـ توماس ميشل، كلام مسيحى، ص 50ـ51.

55 ـ همان، ص 43ـ50 / و. م. ميلر، تاريخ كليساى قديم در امپراطورى روم و ايران، ص 70.

56 ـ براى اطلاع بيشتر، ر.ك. مركز فرهنگ و معارف قرآن، دائرةالمعارف قرآن كريم، 1385، ج 4، ص 447ـ450، «انجيل».

57 ـ «جاثليق» (jasaliq) واژهاى معرّب است و عنوان رئيس مذهبى در بعضى كليساهاى شرقى، به ويژه عنوان رؤساى مذهبى ارمنستان، حبشه و گرجستان بود. «جاثليق» افزون بر منصب دينى، نمايندگى سياسى كليسا و دولت مسيحى را نيز بر عهده داشت. امروزه كنسولگرى به نوعى جايگزين آن شده است. ر.ك. مجدالدين فيروزآبادى، القاموس المحيط، 1417، ج 3، ص 217 / غلامحسين مصاحب، دائرةالمعارف مصاحب، بىتا، ج 1، ص 716، «جاثليق».

58 ـ براى نمونه، درباره اينگونه معجزات حضرت مسيح(عليه السلام) ر.ك. انجيل متّى، 4:ـ23ـ24; 8:2ـ3; 14: 17; 9:2ـ7،18ـ35; 20:30ـ34; 14:28ـ34 / انجيل مرقس، 1:33ـ35 و 40ـ42. قرآن كريم در روايتى درست از اين معجزات و براى نفى بنيادين باور نادرست مسيحيت در اينباره، انجام همه معجزات ياد شده را به «اذن» الهى مىخواند (ر.ك. آلعمران: 49 / مائده: 110); به اين معنا كه حضرت عيسى(عليه السلام)همه آن معجزات را با اذن و قدرت خداوند انجام مىداد. در اين صورت، آن معجزات دليل الوهيت او نخواهند بود.

59 ـ «يَسَع»، همان (اَلْيَشع) ياد شده در كتاب مقدّس است. وى شاگرد و جانشين ايلياى نبى، ساكن شهر «اريحا» و در مهربانى و ملاطفت با مردم همانند حضرت عيسى(عليه السلام) بود. مانند وى مرده زنده مىكرد، بيماران را شفا مىداد و از غيب و نهان خبر مىداد. ر.ك. مستر هاكس، قاموس كتاب مقدّس، ص 98ـ99.

60 ـ براى اطلاع بيشتر از معجزات ياد شده اليشع در كتاب مقدّس، ر. ك. دوم پادشاهان، 2:1ـ25; 45:32ـ38; 13:20ـ21.

61 ـ «حِزقيل» يا «حزقيال» از پيامبران بنىاسرائيل و معاصر ارمياى نبى بود. ر.ك. حزقيال، 37:1ـ14 / مستر هاكس، قاموس كتاب مقدّس، ص 320ـ323. بر اساس گزارش كتاب مقدّس، افزون بر پيامبرانى همچون عيسى، حزقيل و اليسع، حتى حواريان حضرت عيسى(عليه السلام) نيز بيماران را شفا مىدادند و پطرس حوارى مرده زنده مىكرد. در اين زمينه، ر.ك. انجيل متّى، 10:1 / اعمال رسولان، 9:33ـ41.

62 ـ فضلبن حسن طبرسى، الاحتجاج، ج 2، ص 205ـ206.

63 ـ همان، ج 2، ص 207ـ209.

64 ـ همان، ج 2، ص 110ـ112.

65 ـ براى نمونه، ر.ك. جان بى. ناس، تاريخ جامع اديان، 1373، ص 614 / محمّد ايلخانى، تاريخ فلسفه در قرون وسطى و رنسانس، 1386، ص 20ـ21 / عبدالرحيم سليمانى اردستانى، مسيحيت، 1381، ص 88ـ98 / حسين توفيقى، آشنايى با اديان بزرگ، ص 174ـ175.

66 ـ پولس از مبلّغان نخست، نامدار و تأثيرگذار مسيحيت بود كه حدود سال دهم ميلادى متولد شد. در آغاز، يكى از علماى متعصّب يهودى و دشمن سرسخت مسيحيان بود. ر.ك. مستر هاكس، قاموس كتاب مقدّس، ص 687ـ689، «پطرس» / ويل دورانت، تاريخ تمدن، 1378، ج 3، ص 679ـ681 و 696 / جان بى. ناس، تاريخ جامع اديان، ص 614.

67 ـ براى نمونه، ر.ك. انجيل يوحنّا، 1:1ـ3و14; 10:30 / رساله پولس به فيليبا، 2:5ـ7 / رساله پولس به روميان، 5: 10ـ15 / 8: 14ـ17 / رساله پولس به غلاطيان، 4:4ـ7.

68 ـ براى نمونه، ر.ك. انجيل متّى، 5: 17ـ19; 10:17ـ18; 12:18 / انجيل لوقان، 3: 23ـ28 / اعمال رسولان، 3: 13.

69 ـ براى نمونه، متّى در انجيل خود، همه اجداد پدرى حضرت عيسى(عليه السلام)را تا ابراهيم نام مىبرد: داود و ابراهيم پيغمبر، هر دو جدّ حضرت عيسى(عليه السلام)مسيح بودند. ابراهيم پدر اسحاق ، اسحاق پدر يعقوب ... ايل آذر پدر متان و متان پدر يعقوب بود. يعقوب پدر يوسف و يوسف شوهر مريم و مريم مادر عيسى مسيح بود. (متى، 1:1ـ16 و نيز ر.ك. انجيل لوقا، 3:23ـ28 / مرقس، 8:27ـ30.)

70 ـ متى، 17:46 / مرقس: 34:15.

71 ـ فضلبن حسن طبرسى، الاحتجاج، ج 2، ص 206.

72 ـ صف: 6.

73 ـ محمّدبن حسن طوسى، التبيان، بىتا، ج 4، ص 559 / فضلبن حسن طبرسى، مجمعالبيان، 1406، ج 4، ص 749 / محمّدبن عمر فخر رازى، التفسير الكبير، 1413، ج 29، ص 313ـ314.

74 ـ جمعى از نويسندگان، محمّد خاتم پيامبران، 1363، ص 511ـ512 / عبدالاحد داود، محمّد در تورات و انجيل، 1361، ص 231ـ235.

75 ـ عبدالرحيم سليمانى، «قرآن كريم و بشارتهاى پيامبران»، هفت آسمان 16، ص 51ـ61.

76 ـ فضلبن حسن طبرسى، الاحتجاج، ج 2، ص 207ـ208.

77 ـ ويل دورانت، تاريخ تمدن، ج 3، ص 651 / جلالالدين آشتيانى، تحقيقى در دين مسيح، 1368، ص 170ـ174.

78 ـ كتاب مقدّس (عهد عتيق و عهد جديد)، 1990 / انجيل متّى، 26:13 / انجيل مرقس، 14:9ـ10.

79 ـ و. م. ميلر، تاريخ كليساى قديم در امپراطورى روم و ايران، ص 66ـ69.

80 ـ عبدالرحيم سليمانى اردستانى، مسيحيت، ص 67 / موريس بوكاى، القرآن و التوراة و الانجيل و العلم، 1996، ص 107.

81 ـ ويل دورانت، تاريخ تمدن، ج 3، ص 655 / جلالالدين آشتيانى، تحقيقى در دين مسيح، ص 57ـ70 / موريس بوكاى، القرآن و التوارة و الانجيل و العلم، ص 99ـ101.

82 ـ ر.ك. متىّ، 3:10 / اعمال رسولان، 1:26 / مستر هاكس، قاموس كتاب مقدّس، ص 413ـ415، «رسول».

83 ـ پِطرُس يكى از دوازده حوارى حضرت عيسى(عليه السلام) و نخستين، وفادارترين و باايمانترين شاگرد آن حضرت بود كه در زبان عبرى، «شمعون» ناميده مىشد. وى كار و كاشانه خود را رها كرد و به مسيح پيوست. پس از مسيح، سفرهاى تبليغى زيادى انجام داد. و معجزات زيادى از او مشاهده شد. دو نامه او در بخش «نامههاى رسولان» جزو عهد جديد است. به احتمال زياد، او بين سالهاى 66 تا 68 ميلادى به شهادت رسيده است. براى اطلاع بيشتر ر. ك. مستر هاكس، قاموس كتاب مقدّس، ص 221ـ 223.

84 ـ مريل سى بن، معرفى عهد جديد، 1362، ص 171ـ173 / الخورى بولس، الفعالى، مدخل الى الكتاب المقدس، 1994، ص 407.

85 ـ موريس بوكاى، القرآن و التوارة و الانجيل والعلم، ص 86ـ90.

86 ـ همان، ص 88 / تفسير الكتابالمقدّس، 1988، ج 5، ص 90ـ91 / القس فهيم عزيز، المدخل الى العهد الجديد، 1980، ص 21.

87 ـ القس فهيم عزيز، المدخل الى العهد الجديد، ص 247.

88 ـ همان، ص 221.

89 ـ مستر هاكس، قاموس كتاب مقدّس، ص 782 / محمّدعلى برّو العاملى، الكتاب المقدّس فى الميزان، 1413، ص 244ـ245.

90 ـ القس فهيم عزيز، المدخل الى العهد الجديد، ص 242ـ247.

91 ـ همان، ص 245.

92 ـ يكى از سه شهر بزرگ روم باستان كه در سال 300 پيش از ميلاد به دست يونانيان بنا شد و هماكنون جزو قلمرو تركيه است. انطاكيه، سرسبز، مركز تجارى آسياى غربى و نزد يونانيان به زيبايى و «ملكه شرق» مشهور بود و نخستين شهرى بود كه همه ساكنان آن به مسيح ايمان آوردند. پولس و برنابا در آنجا به تبليغ اشتغال داشتند. براى اطلاع بيشتر ر.ك. مستر هاكس، قاموس كتاب مقدّس، ص 115ـ116.

93 ـ مريل سى بن، معرفى عهد جديد، ص 159.

94 ـ ويل دورانت، تاريخ تمدن، ج 3، ص 655 / موريس بوكاى، القرآن و التوارة و الانجيل و العلم، ص 90 و 92.

95 ـ ويل دورانت، تاريخ تمدن، ج 3، ص 655 / موريس بوكاى، قاموس كتاب مقدّس، ص 112 / عبدالرحيم سليمانى اردستانى، مسيحيت، ص 67.

96 . The Encyclopedia of Riligion and Ethics, James Hastings (ed), v. 6, p. 333.

97 ـ موريس بوكاى، القرآن و التوارة و الانجيل و العلم، ص 92.

98 . Paul J. Chtemeier, Harper¨s Bible Dictionary, 1985, p. 583.

99 ـ القس فهم عزيز، المدخل الى العهد الجديد، ص 560ـ561 / مريل سى. بن، معرفى عهد جديد، ص 209.

100-ويل دورانت ،تاريخ تمدن ،ج3،ص696/موريس بوکاي،القران و التورات و الانجيل و العلم ،ص93-97.

منابع ...

ـ آشتيانى، جلالالدين، تحقيقى در دين مسيح، تهران، نگارش، 1368.

ـ ابن اثير، الكامل فى التاريخ، بيروت، دار صادر، 1386ق، ج 1.

ـ ابنسعد، الطبقات الكبرى، به كوشش محمّد عبدالقادر عطاء، بيروت، دارالكتب الاسلاميه، 1418، چ دوم، ج 2.

ـ ايلخانى، محمّد، تاريخ فلسفه در قرون وسطى، تهران، سمت، 1376.

ـ باركلى، وليم، تفسير العهد الجديد (شرح بشارة يوحنّا)، ترجمه به عربى عزّت زكى، قاهره، دارالجميل، بىتا، ج 2.

ـ برّو العاملى، محمّدعلى، الكتاب المقدس فى الميزان، بيروت، دارالاسلامية، 1413.

ـ بروجردى، سيدمحمّد، جامع احاديث الشيعة، قم، المطبعة العلمية، 1400، ج 1.

ـ بلاغى، محمّدجواد، الرحلة المدرسية، بيروت، دارالزهرا، 1414، چ دوم، ج 1.

ـ ـــــ ، الهدى الى دين المصطفى، بيروت، مؤسسةالاعلمى للمطبوعات، 1414، چ سوم، ج 2.

ـ بوكاى، موريس، القرآن و التوراة و الانجيل و العلم، ترجمه قسم الترجمه بالدار، قاهره، مكتبة مدبولى، 1996.

ـ بولس الخورى و الفعالى، مدخل الى الكتاب المقدّس، بيروت، منشورات المكتبة البولسيه، 1994.

ـ توفيقى، حسين، آشنايى با اديان بزرگ، تهران، سمت، 1384، چ هفتم.

ـ جماعة من اللاهوتيين، تفسير الكتاب المقدّس، بيروت، منشورات النفير، 1988، ج 5.

ـ ـــــ ، تفسير الكتاب المقدّس، بيروت، منشورات النفير، 1990، چ دوم.

ـ جمعى از نويسندگان، محمّد خاتم پيامبران، تهران، حسينيه ارشاد، 1363.

ـ دائرةالمعارف كتاب مقدّس، ترجمه و تأليف بهرام محمديان و همكاران، تهران، روز نو، 1380.

ـ داود، عبدالاحد، محمّد در تورات و انجيل، ترجمه محمّد نيكآيين، تهران، نشر نو، 1361.

ـ دورانت، ويل، تاريخ تمدن، ترجمه احمد آرام، پاشايى و آريانپور، تهران، علمى و فرهنگى، 1378، چ ششم، ج 3.

ـ دهخدا، علىاكبر و ديگران، لغتنامه، تهران، مؤسسه لغتنامه و دانشگاه تهران، 1373.

ـ رشيدرضا، محمّد، تفسير المنار، قاهره، دارالمنار، 1373، ط. الرابعة، ج 9.

ـ سبزوارى ملّاهادى، شرح المنظومه، به كوشش حسن حسنزاده آملى، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1417، چ سوم، ج 1.

ـ سليمانى اردستانى، عبدالرحيم، مسيحيت، قم، انجمن معارف اسلامى ايران، 1381.

ـ ـــــ ، «قرآن كريم و بشارتهاى پيامبران»، هفت آسمان 16 (زمستان 1381)، 47ـ62.

ـ سى. بى.، مريل، معرفى عهد جديد، ترجمه طاطه وس ميكائيليان، تهران، حيات ابدى، 1362.

ـ صدوق، محمّدبن على، معانى الاخبار، قم، جامعه مدرسين، 1338.

ـ طباطبائى، سيد محمّدحسين، الميزان فى تفسيرالقرآن، قم، جامعه مدرسين، 1393، ط. الثالثة، ج 6.

ـ طبرسى، فضلبن حسن الاحتجاج، نجف، دارالنعماان، 1386ق.

ـ ـــــ ، مجمعالبيان، بيروت، دارالمعرفة، 1406، ج 4.

ـ طبرى، محمّدبن جرير، تاريخ الطبرى، بيروت، مؤسسةالاعلمى للمطبوعات، 1403، ط. الرابعة، ج 1.

ـ طريحى، فخرالدين، مجمعالبحرين، به كوشش محمود عادل و احمد حسينى، تهران، نشر فرهنگ اسلامى، 1408، چ دوم، ج 2.

ـ طوسى، محمّدبن حسن، التبيان، به كوشش احمد حبيب عاملى، بيروت، داراحياء التراث العربى، بىتا، ج 4.

ـ عاملى، شيخ حرّ، الفصول المهمّة فى اصولالائمّة، قم، مؤسسه معارف اسلامى امام رضا (ع)، 1376.

ـ علوى، سهراب، امام رضا در رزمگاه اديان، قم، جمكران، 1379.

ـ فخرالاسلام، محمّدصادق، انيس الاعلام فى نصرة الاسلام، بيجا، مرتضوى، 1384، ج 5.

ـ فخر رازى، محمّدبن عمر، التفسير الكبير، قم، دفتر تبليغات اسلامى، 1413، ج 29.

ـ فهيم عزيز، القس، المدخل الى العهد الجديد، قاهره، دارالثقافة المسيحية، 1980.

ـ فيروزآبادى، مجدالدين، القاموس المحيط، به كوشش محمّد مرعشلى، بيروت، داراحياء التراث، 1417، ج 3.

ـ قمى، محمّدبن على بنبابويه، عيون اخبارالرضا، بيروت، مؤسسةالاعلمى، 1404.

ـ كتاب مقدّس (عهد عتيق و عهد جديد)، ترجمه فاضلخان همدانى، به همت انجمن پخش كتب مقدّسه در ميان ملل، بيجا، بينا، 1990.

ـ كلينى، محمّدبن يعقوب، الكافى، تهران، دارالكتب اسلاميه، 1363.

ـ مجلسى، محمّدباقر، بحارالانوار، بيروت، مؤسسة الوفاء، 1403.

ـ مركز فرهنگ و معارف قرآن، دائرةالمعارف قرآن كريم، قم، دفتر تبليغات اسلامى، 1385، ج 4.

ـ مصاحب، غلامحسين، دائرةالمعارف مصاحب، بيجا، بينا، بيتا، ج 1.

ـ مظفّر، محمّدحسن، دلائل الصدق، قاهره، دارالعلم، 1396، چ دوم، ج 2.

ـ مفيد، محمّدبن محمّد، الارشاد، به كوشش مؤسسه آلالبيت، بيروت، دارالمفيد، 1414، چ دوم، ج 1.

ـ ميشل، توماس، كلام مسيحى، ترجمه حسين توفيقى، قم، مركز مطالعات و تحقيقات اديان، 1381.

ـ ميلر، و. م.، تاريخ كليساى قديم در امپراطورى روم و ايران، ترجمه على نخستينى، بىجا، بىنا، 1931.

ـ ناس، جان بى.، تاريخ جامع اديان، ترجمه علي اصغر حكمت، تهران، علمى و فرهنگى، 1373.

ـ هاكس، مستر، قاموس كتاب مقدّس، تهران، اساطير، 1377.

ـ يعقوبى، احمدبن ابى يعقوب، تاريخ يعقوبى، بيروت، دارصادر، بيتا، ج 1.

- Gale, Thomas, New Catholic Encyclopedia, second ed. 2003, 17 Volome, v. 6.

- The Encyclopedia of Riligion and Ethics, James Hastings (ed), NewYork, Charles Scribner¨s sons, 13 Volomes, v. 6.